

بازنشر متون تاریخی اسارت در بندرگز (۱)

خاطرات سالار معتضد (فرمانده توپخانه شرق) از
لشکرکشی به بندرگز در مقابله با محمدعلی شاه مخلوع



محمود اخوان مهدوی

بعدازظهر یک روز گرم تابستانی در جمعه‌بازار کتاب گرگان پرسه می‌زدم و مشغول نگاه کردن کتاب‌های دسته‌دوم بودم که عنوان کتابی توجه‌ام را جلب کرد، کتاب را برداشتم، ورقی زدم و نگاهی به فهرست نمایه‌های آن کردم، متوجه شدم نام استرآباد و بندرجز به کزات کتاب آمده است، بنابراین کتاب را خریدم و به خانه برگشتم. خواندن مقدمه‌ی کتاب توجه‌ام را بیش‌از پیش جلب کرد، بنابراین خواندن کتاب را ادامه دادم تا وقتی که حجم ۳۶۰ صفحه‌ای متن کتاب تمام شد، متوجه شدم که نیمه‌شب است. جدای از متن جالب کتاب و نثر ویرایش شده و روان آن، چیزی که به نظر با اهمیت می‌آمد این بود که این کتاب از چشم پژوهشگران تاریخ استرآباد دور مانده است. به همین خاطر تصمیم گرفتم به منظور آشنایی پژوهشگران و علاقه‌مندان، هم این کتاب را معرفی کنم و هم بخش‌هایی از متن آن را در این‌جا بیاورم.

براساس آنچه که بر روی جلد و در شناسنامه‌ی کتاب آمده، عنوان اصلی کتاب «ناگفته‌های مشروطیت» و عنوان فرعی آن «خاطرات سالارمعتضد از اردوی شرق در مبارزه با شاه مخلوع قاجار، محمدعلی‌میرزا، ۱۳۲۹ هجری قمری برابر با ۱۲۹۰ هجری شمسی» است.

این کتاب به کوشش ناهید عبقری (نوه‌ی سالارمعتضد) در ۴۰۳ صفحه به قطع وزیری، توسط انتشارات بانگ‌نی با همکاری انتشارات مرندیز، در سال ۱۳۹۳ در مشهد به چاپ نخست و مجدداً با همان مشخصات در سال ۱۳۹۴ به چاپ دوم رسیده است.

این کتاب شامل: یک دیباچه، سه مقدمه، پنج فصل و ضمائم است. مصحح در دیباچه به چگونگی دستیابی به نسخه‌ی دست‌نویس خاطرات و روش تصحیح و تحقیق آن پرداخته است. وی در این مورد آورده: «حدود سه سال پیش (۱۳۸۹) در سفری به تهران، یادداشت‌های نسبتاً قطوری با دست‌خطی شکیل از پدربزرگم «سالارمعتضد» به دستم رسید. این نوشته‌ها، کتاب نفیسی در قطع رحلی بود، با خطی خوش که بر روی کاغذهایی لطیف نگاشته شده بود و تاریخ نگارش آن به حدود صدوپنچ سال پیش می‌رسید و مربوط می‌شد به بیست و پنج سالگی پدربزرگ. ... این یادداشت‌های تاریخی نزد نوّه دیگری از نوادگان سالارمعتضد بود و پس از انتشار برخی از کتاب‌هایم که روان‌نویسی و فشرده‌ی قصه‌های مثنوی و به طور کلی در حوزه افکار مولانا بود، تصمیم گرفت، آن را برای بررسی و احتمالاً انتشار به من بسپارد.» مقدمه‌ی نخست که عنوان «مقدمه تاریخی» دارد، توسط یوسف متولی حقیقی نوشته شده و شامل تاریخ مختصر مشروطه ایران است. مقدمه‌ی دوم نیز توسط مصحح کتاب، ناهید عبقری، درباره‌ی زندگی‌نامه سالارمعتضد و پیشینه‌ی خانوادگی او نوشته شده که بخش‌هایی از آن را در این جا می‌آوریم: «معمدالسلطان میرزا محمدعلی‌خان واجد سمیعی که بعدها به سالارمعتضد ملقب گردید، در سال ۱۲۶۵ش از پدری اصفهانی و مادری شیرازی در تهران به دنیا آمد.» براساس مندرجات این بخش سالارمعتضد در کودکی برای تحصیل به مدرسه ایرانیان استانبول رفته و در نهایت به دانشکده نظام دولتی عثمانی راه یافت و در سال ۱۲۸۶ش موفق به دریافت دیپلم نظامی از آن جا شد. سپس دوره‌ی تخصصی توپخانه را با موفقیت در همان دانشکده نظام و مدرسه نظامی سن سیر پاریس به پایان رسانید. وی پس از پایان این دوره‌ی آموزشی به ایران بازگشته و به استخدام دولت درآمد و طی سال‌ها خدمت در مناصب مختلف، همواره با حفظ سیمت، فرماندهی توپخانه را نیز به عهده داشت، چنان‌که در زمان اردوکشی به استرآباد، علاوه بر مفتشی و معاونت نظامی کل اردوی شرق (شمال)، مسئولیت فرماندهی توپخانه را نیز بر عهده داشت.

مقدمه‌ی سوم، مقدمه‌ی نویسنده‌ی خاطرات، یعنی سالارمعتضد است که با نثری ادبی و احساسی به ذکر چگونگی تحریر این خاطرات و بستر وقوع انقلاب مشروطه پرداخته است. وی درباره دلیل نوشتن این خاطرات آورده: «از آنجایی که حوادثی در طی اعزام اردو و در صحنه‌های نبرد رخ می‌دهد، بخشی از تاریخ سرنوشت‌ساز این آب و خاک است، بر آن شده‌ام که رویدادها را به شکل گزارش نظامی بنگارم تا برای آیندگان به عنوان یادگاری باقی بماند. فی الحقیقه وقایعی که پیاپی پیش آمده، چندان مهیب، وحشتناک و ننگ‌آمیز است که مسلماً مسؤلان آن را از طعن و لعن اخلاف بی‌نصیب نخواهد گذاشت.»

نویسنده، باب نخست از فصل اول خاطرات را که خود، عنوان «ظهور ارتجاع» بر آن گذاشته، این‌گونه آغاز می‌کند: «آغاز داستان از اواسط ماه رجب ۱۳۲۹ هجری است که شاه مخلوع، محمدعلی میرزا قاجار، به همراه چند نفر از ملازمان محرم خویش با تبدیل لباس به سرحد شمالی

کشور تازه آزاد شده ایران بازگشت نمود و در گمش تپه که یکی از بنادر مهمه صحرای ترکمن و در ساحل جنوب شرقی بحر خزر واقع در مصب رود گرگان که محل اقامت و مسکن طایفه جعفریای است، قدم نهاد. مهم ترین رجالی که در رکابش بودند: برادر وی، شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع السلطنه و یکی از سرداران نظام عهد استبداد، علیخان ارشدالدوله سردار ارشد بودند. سپس وی اشاره‌ای به وقایع انقلاب مشروطه و ماجراهای قبل از فرار محمدعلی شاه داشته و روابط خارجی، وضعیت خزانه دولتی و قشون را در آن زمان توضیح می‌دهد. که در این بین تحلیل‌های بسیار ارزشمندی از اوضاع آن زمان ارائه شده است.

در باب دوم از فصل اول که عنوان آن «تقسیمات سپاه» است. جزئیات ارزشمندی در مورد ساختار و تشکیلات اردوی نظامی عازم استرآباد و ارکان و صاحب‌منصبان آن آمده و در ادامه به نقد و آسیب‌شناسی امکانات فنی اردو و معلومات علم نظامی صاحب‌منصبان و سربازان پرداخته است. وی در مورد انتخاب ریاست اردو آورده: «برای تعیین ریاست عالیّه اردو و انتخاب حاکمی فعال، جهت حکمرانی منطقه دارالحرکات، چندروزی در هیأت وزراء مذاکرات علنی و جدی مطرح شد و بالاخره سردار محیی به سمت حاکم آن خطّه و سردار کلّ اردو انتخاب شد.» سپس در معرفی سردار محیی می‌آورد: «سردار محیی: حکمران مازندران و استرآباد و رئیس کلّ اردوی شرق، عبدالحسین خان رشتی که سابقاً ملقب به معز السلطان بود و... به پاداش حسن خدمات، پس از تسخیر پایتخت، از طرف هیأت دولت جدید، به سردار محیی ملقب گردید و چندی هم به وزارت جنگ مفتخر شد.» وی در مورد تغییر نقشه‌ی حرکت به سمت استرآباد می‌نویسد: «اردوی سیّاری مرکب از سواره و پیاده و توپخانه به تعداد پانصد نفر، برای مقابله با طغیان رشیدالسلطان اُصانلو، در تحت ریاست مسعودالملک در آن وقت مأمور صفحات شرقی بود و در سمنان توقف داشت. نظر به دستور وزارت جنگ قرار بود که حرکت اردوی شرق از خطّ شاهرود باشد، تا این دو اردو (اردوی سیّار و اردوی شرق) پس از الحاق به یکدیگر، متحداً به سمت استرآباد رهسپار شوند؛ اما خبر رسید که شاه مخلوع، از طوایف ترکمن، قوای بسیاری تهیه کرده است و عدّه‌ی جسیمی از سواران جعفریای و گوکلان و یموت و غیره، استرآباد را بی‌نزاع اشغال کرده و به مناسب آن‌که صفحات مازندران مدّتی است که از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچیده‌اند، آن‌جا را نیز مطیع خویش ساخته و به اتفاق شعاع السلطنه از راه مازندران خیال تسخیر تهران را نموده است و نیز خیر رسیده بود ... اردویی تحت فرمان و سرکردگی ارشدالدوله به گردنه قزلق تجاوز نموده است...» وی ادامه می‌دهد که به همین دلیل اردوی شرق به دو قسمت تقسیم شد و قرار شد که اردوی اول شرق از راه دماوند و فیروزکوه و اردوی دوم شرق از راه خوار و ورامین به سمت استرآباد حرکت کنند.

سالارمعتضد در باب سوم از فصل اول با عنوان «حرکت» اشاره می‌کند که ابتدا اردوی دوم شرق در روز سوم شعبان از مسگرآباد تهران به سمت خاتون‌آباد و خوار و ورامین حرکت کرده و سپس اردوی اول شرق که خود او نیز همراه این اردو بوده، در روز پنجم شعبان عازم راه دماوند

و فیروزکوه می‌شود. فصل اول با گزارش روز هجدهم شعبان (چهاردهمین روز حرکت اردو) و ورود به فیروزکوه خاتمه یافته است. نویسنده در این بخش به بیان جزئیات ماجرای حرکت اردو از منزلی به منزل دیگر و همچنین جنگ‌هایی که در مسیر رخ داده، پرداخته است.

فصل دوم خاطرات، با ورود به منطقه‌ی فیروزکوه شروع می‌شود، تا این‌که اردوی شرق در صبح بیست و نهم شعبان (بیست و پنجمین روز حرکت اردو) در گدوکِ فیروزکوه با سپاه محمدعلی‌شاه مخلوع مواجه شده، دفاع سختی می‌کند و سرانجام پس از هشت ساعت جنگ سخت، سپاه محمدعلی‌شاه شکست خورده و شاه مخلوع بدون توقف، به سمت استرآباد فرار می‌کند. در این جدال، محمدحسین خان میرپنج که سرکرده‌ی اردوی نظامی محمدعلی‌شاه و رئیس توپخانه استرآباد بود، کشته می‌شود. سالارمعتضد درباره‌ی محمدحسین خان نوشته: «به طوری که تحقیق شد، این شخص (محمدحسین خان میرپنج) صاحب‌منصبی بوده عالم و آزادی‌طلب که هنگام ورود شاه مخلوع به استرآباد، با جبر و تهدید و به اسارت، جزو اردوی ارتجاع قرار گرفته و در جنگ‌ها چندان دخالت نداشته است. چنان‌که واقعه‌ی شکست امروز را مغتنم شمرده بود و هنگام فرار دشمن، او قرار را مرجح دیده و به انتظار رسیدن سواران ما و تسلیم بوده که ناگاه با شلیکی، از نعمت زندگانی محروم گردیده است». سپس در مورد تعداد ترکمن‌ها و استرآبادی‌های همراه با محمدعلی‌شاه در جنگ گدوک، تعداد ترکمن‌ها را هزار نفر و سوار و پیاده ولایتی استرآبادی را ششصد نفر تخمین زده که در مجموع با ۱۶۰۰ نفر، نیمی از جمعیت سپاه شاه مخلوع را تشکیل می‌داده‌اند.

فصل دوم کتاب به گزارش ورود اردو به مرکز حکومت مازندران (ساری)، در روز بیست و سوم رمضان خاتمه یافته است. فصل سوم کتاب با گزارش ورود به شهر ساری شروع شده و طبق گزارش نویسنده، در این زمان کل ایالت مازندران به تصرف اردوی شرق درآمده و اردو مشغول انتظام امور آن ایالت بوده است، اما با توجه به آن‌که محمدعلی‌شاه مجدداً به گمیش‌تپه گریخته و در صدد جمع‌آوری سپاه بوده، تصمیم می‌گیرند که بخشی از اردو را به استرآباد بفرستند که صاحب‌منصبان به دلیل کافی نبودن قوای اردوی شرق برای تصرف استرآباد، سردارمحبی را از این کار منصرف می‌کنند و سردارمحبی موقتاً مهدی‌شاه فندرسکی، برادر ایلخانی فندرسک را به ایلخانی‌گری و ریاست اهل فندرسک برقرار کرده و برای تهیه قوا و جمع‌آوری سوار به استرآباد فرستاد.

در ادامه، گزارش ایام توقف در ساری و انتظار تقویت و افزایش قوای نظامی اردوی شرق آمده است. وی در این میان خبر از مأموریت سواران بختیاری، تحت ریاست معین‌همایون بختیاری و ورود به استرآباد می‌دهد، اما ظاهراً از جزئیات آن اطلاعی ندارد. پس از وصول خبر تصرف استرآباد توسط قوای اعزامی مرکز (تهران)، با وجود این‌که هنوز قوای اردوی شرق تقویت نشده و نیروی کمکی نرسیده، سردارمحبی شرایط را برای حرکت به سمت استرآباد مناسب دیده و دستور حرکت می‌دهد. پیش‌قراولان که طبق دستور، کمتر از چهار

فرسخ با اردو فاصله دارند در روز بیست و هفتم شوال وارد بندرگز شده و روز بیست و نهم شوال به اردو خبر می دهند که بدون درگیری به بندرگز آمده اند. اردو روز اول ذیقعه از اشرف (بهشهر) به سمت بندرگز حرکت می کند، اما تازه از گلوگاه و جر گلاباد عبور کرده است که مراسله ای دیگر از شوکت الممالک، صاحب منصب گروه پیش قراولان می رسد که خبر از شروع جنگ می دهد؛ ماجرا از این قرار است که وقتی شب هنگام پیش قراولان در بندرگز به خواب می روند، گروهی از پیش قراولان دشمن به آنها شبیخون زده و جنگی بین آنها درمی گیرد و تا صبح ادامه پیدا می کند. بقیه ی اردو زمانی وارد بندر می شوند که جنگ پایان یافته است. سردار محیی برای تفتیش و بازدید مکان جنگ، به اردوگاه می رود و دستور می دهد مریضخانه سیار اردو در عمارتی از بناهای گمرک دولتی مستقر شود و مجروحان را به آنجا ببرند و تیمار کنند. خود سردار محیی در عمارت تومانیانس اقامت می کند و سپس با تشکیل جلسه ی مشورتی تصمیم گرفته می شود که هرچه زودتر از بندرگز تغییر مکان دهند، اما چون پیش قراولان مال و بُنه خود را مرخص کرده و هنوز مال و بُنه جدید تهیه نشده بود، از برخی دهات بلوک انزان (جز، نوکنده، کارکنده، لیوان و هشتیکه) مال و بُنه می طلبند. سالار معتضد در مورد کردمحل که بر سر راه بندرگز و استرآباد واقع شده، می نویسد: «کردمحل در راه استرآباد واقع شده است و از نظر سوق الجیشی، نقطه مهمی به شمار می آید؛ زیرا در میان جنگل قرار گرفته و مردمانش تماماً مسلح و جنگاورند و در ازمنه گذشته، همیشه با ترکمن ها در ضدیت و جدال بوده و مانع حمله آن ها به استرآباد می گردیده اند. اکنون که با آنان همدست شده و با تصمیمات شاه مخلوع همراهی دارند، عبور از آن محل برای ما مشکل است و البته بدون درگیری و جنگ سخت میسر نمی شود».

صاحب منصبان اردو که احتمال تکرار شبیخون در شب بعد را می دهند، اعلام آماده باش کرده و همگی بیدار باش هستند، اما تا صبح اتفاقی رخ نمی دهد. صبح خبر می رسد که چندین لتکا (نوعی قایق بادبانی) به ساحل بندرگز نزدیک شده و تعداد زیادی ترکمن مسلح از آن ها پیاده شده، به داخل جنگل رفته اند. همچنان که عده ای از قایق های تراکمه در پل باغو و لنگرگاه و لغرا لشکر پیاده می کنند، اردو از طرف جنگل هدف تیرباران قرار می گیرد و جنگ آغاز می شود. بعد از گذشت یک ساعت، کمی از شدت حملات کاسته می شود، اما تیراندازی هنوز ادامه دارد، تا این لحظه مقدار زیادی از مهمات اردو مصرف شده، اما نتیجه ی مطلوبی به دست نیامده است. در این حین سالار معتضد فرمانده توپخانه (و نویسنده ی کتاب) به بررسی موقعیت توپ ها پرداخته، با جابه جایی توپ ها به نقاط مناسب، صدمات جدی به قوای دشمن، در ساحل و جنگل، وارد کرده، همگی سنگرهای خود را رها کرده به سمت ساحل رفته و منتظر قایق ها هستند که ببینند آن ها را فراری دهند. با توجه به آن که بین اردو و دشمن زمین لجن زار است، امکان حرکت سواره و پیاده به سمت دشمن وجود ندارد و به واسطه ی بُعد مسافت، تیر تفنگ و حتی توپ هم به آن ها نمی رسد و نهایتاً سربازان دشمن

سوار قایق شده و به سمت خواجه‌نفس فرار می‌کنند.

سالار معتضد پس از گزارش پایان این جنگ، به تحلیل و آسیب‌شناسی آن پرداخته و عدم آشنایی قوای اردو با شرایط اقلیمی منطقه و گرفتار شدن عده‌ای از آن‌ها را عامل ترس و اضطراب همگان و در نهایت بروز بی‌نظمی و فراموش کردن قواعد جنگی دانسته است. با توجه به این‌که وقوع دو جنگ در فاصله‌ی سه روز مخاطرات آینده را روشن می‌کرد، جلسه‌ای مشورتی تشکیل شده و تصمیم گرفته می‌شود که سریعاً از دهات اطراف مال و بُنه بخواهند که بتوانند از بندرگز نقل مکان کرده به طرفی دیگر بروند؛ چراکه از یک سو با توقف در بندرگز احتمال مواجهه‌ی همه‌روزه با ترکمن‌های روسیه و ایران وجود داشته و از سوی دیگر همه‌ی سربازان از کاهش مهمات جنگی اطلاع داشته و دچار تشویش شده بودند. اما مشکل اصلی، عدم وجود وسایل حمل و نقل کافی بود؛ از یک طرف پیش‌قراولان مال و بُنه‌ی خود را مرخص کرده‌اند و از طرف دیگر در هنگامی که اردو درگیر جدال بود، بسیاری از مال‌ها دچار هول و هراس شده، به جنگل گریخته‌اند.

عصر همان روز جنگ دوم، از طرف رؤسای طوایف ترکمن مقیم گمش‌تپه یادداشتی رسید مبنی بر این‌که فردا صبح برای ملاقات با حاکم ولایت و عرض اطاعت و انقیاد به بندرگز خواهند آمد. سردار محیی نیز قاصدی به استرآباد فرستاده، استرآبادی‌ها را از آمدن اردو به بندرگز مطلع کرد و درخواست نمود که نیروی تازه‌نفسی بفرستند که در کردمحله به اردو ملحق شود. از طرف دیگر چون خبر رسیده بود که اسماعیل‌خان سوادکوهی وارد اشرف (بهشهر) شده، سردار قاصدی به آن سمت فرستاد و پیغام داد که فوراً خود را به اردو برسانند. اما خبرهای ناخوشایندی هم به صورت شفاهی به گوش می‌رسید که یکی از آن‌ها این بود که قهارخان رئیس پیش‌قراولان اردوی شاه مخلوع با یک دسته صد نفره از تفنگچیان انزانی و به همراه دسته‌هایی از اشرار محلی جز و نوکنده و کارکنده و کردمحله، به تعداد پانصد نفر و تعدادی از تراکمه جعفربای و آتابای و... که در مجموع حدود هزار نفر بوده‌اند، بعد از فرار به کردمحله رفته و مأمور این نقطه هستند.

در هر صورت چون خبر می‌رسد که دشمن قصد دارد از سه جهت حمله کند، آماده باش داده می‌شود. سالار معتضد توسط موسیو فیودر آلمانی در نقاط مناسب اردوگاه و مسیرهای احتمالی حرکت دشمن، دینامیت کار گذاشته و گروهی از مجاهدین را نیز به نارنجک دستی مسلح کرده، در نقاط مناسب می‌گمارد. اما آن شب نیز اتفاقی نیافتاده، صبح می‌شود.

سومین روز ورود اردو به بندرگز، مصادف می‌شود با سومین حمله‌ی دشمن، که آخرین نزاع بین اردوی آزادی‌طلب شرق و نیروهای مستبد است و بعد از شش ساعت دفاع در برابر این حمله، اردوی شرق شکست سختی خورده و از هم فرو می‌پاشد.

(در شماره‌ی بعد ماجرای شکست اردوی شرق و تحصن منجر به اسارت صاحب‌منصبان و فوادار به انقلاب مشروطه را خواهید خواند.)